

شکیبا، در مسیر حرفه ای شدن

درباره هوتن شکیبا، بازیگر موفق و مطرح این روزهای سینما که امروز ۴۰ ساله شد



آزاده چشمه سنگی نویسنده

یک سکانسی هست توی سریال لیسانسه ها که «حبیب» در موقعیتی صد درصد نمایشی، تظاهر می کند نشسته پشت فرمان اتومبیل و دارد ترانه ای را دایبسم می کند. هرکس آن سکانس را دیده باشد، هنوز می تواند جای خوردن حبیب را به یاد بیاورد. جوری جای خیالی اش را سرمی کشید که مخاطب با به پیش لب سوز می شد. آن یک

حبه قندی که انگار انداخته بود گوشه لبش. آن دید زدن آینه های بغل، آن طور دست گذاشتن لبه پنجره ای که نبود، این دست ظرافت ها در اجرا، تنها از بازیگری برمی آید که عمری خاک صحنه خورده و بارها تئاتر را نه به صرف دیده شدن، نه به امید دستمزد که به شوق تجربه های بیشتر تجربه کرده باشد. هوتن شکیبا وقتی در سریال لیسانسه ها طعم شیرین شهرت را چشید که مدت زیادی، بی حاشیه، در نمایش های صحنه ای کار کرده بود. همان بازیگری که حبیب را باکت و شلووار قهوه ای و ابروهای پیوسته و جزئیات کمدی اش، به شخصیت ماندگار عاشق پیشه ای در میان آثار ایرانی تبدیل کرد. همان هم در پوشش و گویش بلوچی، عشق را با خون و خاک و خشم درآمیخت و از عبدالحمید ریگی در «شب که ماه کامل شد»، مچونی ساخت که قلب مخاطب را با دلدادگی هایش رقیق می کرد و با تصمیمات دشوارش به لوزه می انداخت.

بازیگری که از زیر نور موضعی تئاتر به قاب پر مخاطب سینما و تلویزیون می آید. به خوبی می داند چطور با انتخاب نقش های پرچالش در کنار تیم های حرفه ای، از جزئیات یک متن خوب وام بگیرد تا ظرفیت های



عبدالحمید در پاکستان



هوتن شکیبا در فیلم «شب که ماه کامل» شد. بازیگر شخصیتی از یک داستان واقعی است. قصه، روایت زندگی فائزه منصوری و عبدالحمید ریگی، برادر عبدالملک ریگی است که پس از ازدواج با همسرش، به اجبار عبدالملک برای ادامه زندگی به پاکستان می روند و دچار اتفاقات بیچیده ای می شوند. این فیلم به کارگردانی ترنس آبیارد در سال ۱۳۹۸ به شکل گسترده ای اکران شد و در شمار یکی از پر فروش ترین آثار سینمایی قرار گرفت.

فرهاد در زندان



«ملاقات خصوصی»، درامی عاشقانه به کارگردانی امید شمس است که نخستین بار در بهمن ماه سال ۱۴۰۰ در بخش سودای سیمرغ چهلمین دوره جشنواره فیلم فجر به نمایش درآمد. داستان این فیلم روایتگر زندگی دختری به نام پروانه است که پس از به زندان افتادن پدرش، عطاری کوچک او را می گرداند. آشنایی او با فرهاد با بازی هوتن شکیبا زندگی او را به سمت و سوی تازه ای می برد.

علی در تهران



در دومین همکاری هوتن شکیبا با ترنس آبیارد، اثری با عنوان «ابلق» به سی و نهمین جشنواره فیلم فجر می رسد که در نهایت موفق می شود سیمرغ بلورین بهترین فیلم از نگاه تماشاگران رایبه خود اختصاص دهد. داستان این فیلم حول زندگی علی با بازی هوتن شکیبا و راحله (الناز شاکردوست) است که در یکی از محله های حاشیه نشین تهران زندگی می کنند و رفته رفته با مزاحمت های جوانی به نام جلال ماجراهای تازه ای رقم می خورد.

روزنامه فرهنگی-اجتماعی - اطلاع رسانی - صاحب امتیاز: مسیحان شادزهم ۲۴ خرداد ۱۴۴۵ ۴ دی الحجه ۱۴۴۵ شماره ۴۳۹

شنبه

Mashhadchehreh.ir Photoshahr.ir

سایات شهر آرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

مشافحاتامه اخلاق حرفه ای

● روزنامه فرهنگی-اجتماعی - اطلاع رسانی - صاحب امتیاز: مسیحان شادزهم ۲۴ خرداد ۱۴۴۵ ۴ دی الحجه ۱۴۴۵ شماره ۴۳۹

● دفتر مرکزی: ۱-۵ ۸۸۸۸ ۳۷۲-۵۱

● نشانی: خیابان کوهسنگی، مشهد - مسقط رأس مسئول: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴

● روابط عمومی: ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲

● شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۷۸۹

دمای هوای مشهد ۲۶٪

۳۵° ↑ ۲۱° ↓

صبح ۳۰ ظهر ۳۴ عصر ۳۳ شب ۲۶

اذان ظهر ۱۱:۳۱:۴۴ نیمه شب شرعی ۲۲:۳۷:۴۸

غروب آفتاب ۱۸:۵۰:۰۰ اذان صبح فردا ۰۲:۲۵:۲۸

اذان مغرب ۱۹:۱۱:۲۶ طلوع آفتاب فردا ۰۴:۱۳:۲۸

شهید حسن وهب زاده

تاریخ شهادت: ۱۳۶۲/۷/۲۴

تاریخ تولد: ۱۳۸۵/۷/۱

محل تولد: مشهد

محل شهادت: شرفانی

امام باقر(ع)!

چون فرصت دست دهد به سوی هدف خود بشتاب و هیچ فرصتی مانند روزهای فراغت همراه با تندرستی نیست.

تحف العقول، ۲۸۶.

چکامه

یک لحظه هم از غیب، نگاه تو جدا نیست..... این دانش بی حد مگر از سوی خدا نیست در محضر تو پاسخ هر عالم و عارف..... جز آیه سیحانک لا علم لنا... نیست هر تیر نگاهت به هدف می خورد، آری..... در ترکش چشمان تو یک تیر خطا نیست از لطف احادیث و تفسیر بلذت..... در دین خدا تا به ابد شهبه روا نیست تا اینکه سلامی برساند به تو از عشق..... جابر همه می عمر دلش در نگرانی ست یک عمر گذشته ست ولی خاطر پاکت..... یک لحظه جدا! سفر کرب و بلا نیست هنگام اذان است و چه روای قشنگی..... در صحن تو اینقدر شلوغ است که جا نیست

علی سلیمان

کوجه

حفاظت از خویشان وظیفه اول نامزدهای ریاست جمهوری!

روزنامه نگار

نظامرضا بنی اسدی

خداوند شخص ناسزاگوی بددهن را دشمن دارد. این کلام راهنمای امام محمد باقر(ع) است. نیکو سخنی که همواره باید مدنظر باشد تا با وجود پندار ایمان و انجام عبادات، در شمار دشمنان خدا قرار نگیریم.

همه ما به محافظتی چنین از خویش محتاجیم و مسئولان ویژه نامه زدهای محترم ریاست جمهوری به تحفظی چنین محتاج ترند. حفاظت فقط نگهداری از جسم نیست که این هم در حوزه عمل محافظان است. حفاظت از هویت و ایمان و اخلاق خویش و جامعه هم واجب حیاتی است که در حوزه عمل تک به تک ما و باز به ویژه مسئولان و نامزدهای محترم ریاست جمهوری است. اینانند که با تقوای گفتار و حرارت از اخلاق با کاشت کلمات پر احترام در ذهن جامعه، به اصلاح نگاه و پندار و سپس گفتار و کردار کمک می کنند. بدانیم و بدانند که کلمات، باد هوانیست که نسیمی یا خورده برد، بدار است. در ذهن کاشته می شود.

حاصل آن هم در برداشتی عمومی به همه می رسد. اگر نمی خواهیم حال جامعه بد شود، که قطعاً نمی خواهیم، بکشیم خود اولین کسانی باشیم که به پاکیزه زبانی، اهتمام می کنیم.

اگر به دنبال تعریف نسبی مناسب بین خود و امام باقر(ع) هستیم، در یاد داشته باشیم که

حضرتشان به صراحت می فرمایند: آئی لا کفره آن یکنون مقدار لسان الرجل فاضلاً علی مقدار علمیه، من خوش ندارم که اندازه زبان مرد، فزون تر از اندازه دانش او باشد. پس در مناظرات، به دانش کلمات را شمار کنیم. مناظره را میدان جلادان نظرات و پختگی اندیشه ها کنیم. آن ها که مناظره را به مبارزه تبدیل می کنند نسبی با فرهنگ دینی و تربیت ملی ندارند.

ریشه رفتاری چنان هم در غرب است. اینجا برخی ها با تکرار آن، تمرین تربیت ملی را با چالش روبه رو کرده اند.

ما پیروان امامی هستیم که به تقوای زبان و رهنموی کاری دهان، تأکید مؤکد دارند. ما را نسبت به خیر و شر آنچه در دهان داریم هم آگاه کرده اند: این هذا اللسان مفتاح کل خیر و شر، فیتنبی للمؤمن أن یتختم علی لسانیه کما یتختم علی ذهبیه و فضیه، راستی که این زبان، کلید هر خوبی و بدی است. پس، سزاوار است که مؤمن بر زبان خود مهر زند، همان گونه که پیرا کیسه [زر و سیم] خویش مهر می زند. و شایسته است کسانی که می خواهند با گذر از انتخابات خود را به عنوان نماد این ملت و کشور تبدیل کنند به ادب و ادبیات رفتاری، این شایستگی را در خود عملی کنند. بارور سازی رفتار به تقوا به باور عمومی و رأی مردمی هم می انجامد ان شاء الله.....

صبر و سلامتی

در درویش خراسانی ملازم صحبت یکدیگر سفر کردند. یکی ضعیف بود که هر دو شب افطار کردی و دیگر قوی که روزی سه بار خوردی. اتفاقاً بر در شهری به تهمت جاسوسی گرفتار آمدند. هر دو را به خانه ای کردند و در به گل بر آوردند. بعد از دو هفته معلوم شد که بی گناه اند. در را گشادند، قوی را دیدند مرده و ضعیف جان به سلامت برده. مردم در این عجب ماندند. حکیمی گفت: خلاف این عجب بودی، آن یکی بسیار خوار بوده است، طاقت بی ثوابی نیاورد، به سختی هلاک شد. وین ذکر خوشستن دار بوده است، لاجرم بر عادت خویش صبر کرد و به سلامت بماند.

چو کم خوردن طبیعت شد کسی را چو سختی پیشش آید، سهل گیرد وگر تن پرور است اندر فراخی چو تنگی بیند، از سختی بپذیرد

گلستان سعدی

یک اذان هزارگی با صدای پاوراتی ایران

قصه دیروز و امروز

قاسم فتحی

هر کس نزدیکی های حرم می دیدش شوکه می شد، احساس می کرد «فردوسی بزرگ» را دیده است. دقیقاً با همان شکل و شمایل، شالی به سر بسته بود. صورتی باریش بلند و پسر از چین و چروک رد رنج و غم سال هاست. دست هایش را انگار نمی خواست پنهان کند. دست های مرده شوری اش را، با خودش گفت مگر ابراهیم شریف زاده را دیگر کسی به خواندن می شناسد؟ خادمی که استاد را شناخت پریسد جلو و بغلش کرد. چقدر از سوی بغلش لذت برد. کیف کرد. بیشتر از هر آدم دیگری که می دیدی ماجش کرد. شریف زاده که تنها بود، زن و بچه ای هم نداشت. یک بار وقتی زنده بود، به یکی از مدیران گفته بود دو تا آرزو دارد. یکی اینکه بنه مکه برود و یکی هم هفته ای یک بار توی حرم امام رضا(ع) اذان بگوید و برگردد با خنجر. اصلاً برای همین یک راست آمد مشهد. خادم گفت: «استاد! من می دوام آرزو تو چیه، گل از گلش شکفت. وسط غربت یکی هم او را شناخته و نوازه می داند چه آرزویی دارد. خادم شروع کرد به زنگ زدن: «استاد زنده بودن، حالا زنده تر شدن، دارم مبارک شوم، بله... آقا شریف زاده هم مؤذنه هم خواننده، هم غسال و هم سداج. همه فن حریفن.» اذان هزارگی اش قرار بود ثبت یونسکو شود ولی کسی دنبالش را نرفت. خادم گفت: «استاد می خواصن بریم توی بزرگ ترین صحن اذون بگیرد. همون اذون معروف خودتون.» دلش داشت غنج می رفت. توی دهنش صدای دوتار سمندری بلند شد و صدای پدرش، تندتند راه می رفت. روی پاهایش نبود. توی آسمان ها سیر می کرد. می خواست زودتر کاری که یک عمر آرزویش را داشت انجام بدهد. وقتی نبود. فرصت صحبت اضافه هم. انگار تمام راه با زنده بود. پشت سر خادم حرم هر جا که دلش می خواست می رفت. مانعی نبود. هیچ کس سد راهش نمی شد. اینجا از آن برزخی که درش گرفتار بود اوضاع خیلی بهتر است. نمی شد همین جا بماند؟ بیشتر بماند لاف! و بالاخره رسیدند جایی که باید. خادم نشست کنار و بلندگو را داد به ابراهیم شریف زاده. قبل از آن یک نفر از جوان ها توی بلندگو گفت: «اذان ظهر به افق مشهد. مؤذن: ابراهیم شریف زاده، همه زورش را انداخت توی صدایش. می خواست بهترین اذانش را توی حرم بگوید. اذانی که می توانست توی زنده بودنش بگوید. کاری نداشت هماهنگی اش، اما دریغ کردند. پدر بی کسی بسوزد. حتی نشان درجه یک هنری را هم از او دریغ کردند. یکی از هم صفان خودش توی جلسه ای گفته بود: «چون مرده می شوید برای صنف ما خوب نیست.» کسی صدایش را با «پاوروتی» و «بوجلجی» مقایسه می کند حالا باید خوب مرده شوری اش را بخورد. مگر دست خودش بود. هم زمان داشت با امام رضا(ع) حرف می زد. داشت شکایت می کرد بیشتر.